

سیری در
ریاض المشتاقین

در بیان احوال و مناقب
حضرت مولانا خالد ضیاء الدین
و
حضرت شیخ عثمان سراج الدین
قدسی سرهما

تألیف
کاتب الاسرار
ملا حامد بیسارانی

به تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات
ابوبکر سپهرالدین

«ویژه اهل سنت»

ناشر: محمّد رؤوف سپهرالدّین

نام کتاب: سیری در ریاض المشتاقین
تألیف: کاتب الاسرار ملاً حامد بیسارانی
به تصحیح و مقدّمه و حواشی و تعلیقات: ابوبکر سپهرالدّین
طرح روجلد: مهاباد - کلبه‌ی گرافیک - علی صمیمی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: مهاباد - کلبه‌ی گرافیک - تلفن ۰۴۴۲ ۲۲۲۹۴۶۳
لیتوگرافی: مجید گرافیک
چاپ: جمالی
صحافی: نویل
سال چاپ: ۱۳۸۶
چاپ: اول
تیراژ: ۲۰۰۰
ناشر: محمّد رؤوف سپهرالدّین

مرکز پخش: خانقاه شیخ شمس‌الدّین برهانی - کیلومتر ۴۵ جاده مهاباد - برهان - بوکان
تلفن مرکز پخش: ۰۴۸۲۶۳۳۵۱۹۹

حق چاپ محفوظ
شابک: ۰۵۹۶-۳-۹۰۰۰
بهای جلد نره
بهای جلد سخر

فهرست

مقدمه ناشر	۱
مقدمه مصحح	۷
۱- نگاهی به تعلیمات عرفانی در جهان معاصر	۷
۲- اشاره اجمالی به مبانی عرفان و تصوّف	۱۰
۳- علّت پیدایش تصوّف و سیر تکاملی آن	۱۲
۴- سلسله‌های مختلف تصوّف	۱۳
۵- طریقه نقشبندیّه	۱۶
۶- اصول طریقه نقشبندیّه	۱۷
۷- سلسله مشایخ نقشبندیّه	۲۳
۸- سلسله نقشبندیّه	۲۵
از خواجه محمد بهاء‌الدین تا شیخ عثمان سراج‌الدین - قدس سرهم	
۹- ملّا حامد کاتب یا کاتب الاسرار مؤلف کتاب ریاض‌المشتاقین	۲۶
۱۰- اهمیت کتاب ریاض‌المشتاقین	۲۹
۱۱- ویژگیهای سبک کتاب	۳۷
۱۲- بعضی از ویژگیهای دستوری کتاب	۴۰
۱۳- آشنایی با کتاب ریاض‌المشتاقین و نویسنده آن	۴۲
۱۴- مشخصات نسخ خطی	۴۳
۱۵- تصحیح و تلخیص کتاب	۴۶
۱۶- روش تصحیح	۴۸
مقدمه مؤلف	۵۱
در بیان علل تشوّف وی به حضور حضرت شیخ عثمان سراج‌الدین	
الروضة الاولى	۷۹
در بیان حالات و مقامات حضرت مولانا خالد از بدو تولد تا وفات	
الجدول الاول	۷۹
در بیان احوال آن حضرت از ولادت تا فراغت از تحصیل	
الجدول الثانى	۸۵
در بیان سکونت و اشتغال به تدریس آن حضرت در شهر سلیمانیه	
و زیارت بیت‌الله‌الحرام از سال ۱۲۲۰ تا سال ۱۳۲۴ هـ. ق.	
الجدول الثالث	۹۴
در بیان مسافرت ایشان به هندوستان در سال ۱۲۲۴ هـ. ق.	

۱۱۲	الجدول الرابع
	در بیان کیفیت سلوک حضرت مولانا در خانقاه شاه عبداللّه دهلوی
۱۳۵	الجدول الخامس
	در بیان کیفیت بازگشت حضرت مولانا از دهلوی به سلیمانیه در سال ۱۲۲۶ هـ ق.
۱۴۵	الجدول السادس
	در بیان استقرار مجدد حضرت مولانا در سلیمانیه و اشتغال به امر تدریس و ارشاد
۱۷۴	الجدول السابع
	مهاجرت حضرت مولانا به بغداد و دمشق تا وفات ایشان
۲۰۳	الجدول الثامن
	در بیان مراثی و اشعاری که در فوت مولانا سروده‌اند
۲۰۴	تذیل
	در بیان ولایت و مراتب سیر و سلوک
۲۲۳	الروضة الثانية
	در بیان احوال و اقوال و مناقب و کرامات حضرت سراج‌الدین
۲۲۳	الجدول الاول
	در ترجمه حال آن حضرت از ولادت تا وصول به اوج رتبه ولایت
۲۴۶	الجدول الثاني
	آغاز کار ارشاد آن حضرت
۲۵۰	الجدول الثالث
	در کشفیات و تصرفات آن حضرت
۲۳۶	خلاصه‌ای از احوال فرزندان و اجازت‌یافتگان آن حضرت
۳۶۹	الروضة الثالثة
	در اثبات کرامات اولیا و دفع پاره‌ای از اعتراضات
۳۶۹	الجدول الاول
	در بیان سنوک طریقه صوفیه که مایه سعادت و انکارشان موجب شقاوت است
۳۷۷	الجدول الثاني
	در جواب اعتراضاتی که بر اهل تصوف می‌گیرند
۳۸۴	الجدول الثالث
	در بیان اسرار و احکامی که تعلق به طریق صوفیه دارند
۳۹۷	الجدول الرابع
	در بیان طریقه عنیه نقشبندیّه به اختصار
۴۳۷	حواشی و تعلیقات
۴۳۹	ترجمه حال مختصر شخصیت‌های سلسله طریقه خواجهگان
	از خواجه عبدالخالق غجدوانی تا خواجه بهاء‌الدین نقشبند - قدس سرهم

۴۳۹	خواجه عبدالخالق غجدوانی
۴۳۹	خواجه عارف ریوگری
۴۴۰	خواجه محمود انجیر فغنوی
۴۴۰	خواجه علی رامیتنی
۴۴۰	خواجه محمد بابای سمّاسی
۴۴۱	سید امیر کلال
۴۴۱	خواجه بهاءالدین محمد نقشبندی بخاری
۴۴۳	ترجمه حال مختصر عرفای سلسله نقشبندیّه
	از خواجه علاءالدین عطار تا شاه عبدالله دهلوی - قدس سرهم
۴۴۳	شیخ محمد علاءالدین بخاری عطار
۴۴۴	مولانا یعقوب چرخ‌چی حصارى
۴۴۴	خواجه ناصرالدین عیبدالله احرار تاشکندی
۴۴۵	شیخ محمد زاهد قاضی سمرقندی
۴۴۵	شیخ محمد درویش سمرقندی
۴۴۶	مولانا محمد خواجگی امکنگی سمرقندی
۴۴۶	خواجه مؤیدالدین محمدباقی
۴۴۷	شیخ احمد فاروقی سهرندی
۴۵۰	شیخ محمد معصوم عروۃ‌الوثقی
۴۵۰	شیخ محمد سیف‌الدین فاروقی مجدّدی
۴۵۱	سید نور محمد بدوانی
۴۵۲	مولانا شمس‌الدین حبیب‌الله میرزا جان‌جانان مظهر
۴۵۳	مولانا شاه عبدالله غلامعلی دهلوی
۴۵۶	شجره‌نامه سلسله نقشبندیّه
	از حضرت رسول اکرم (ص) تا خواجه بهاءالدین - قدس سره -
۴۵۷	شجره‌نامه سلسله نقشبندیّه
	از خواجه علاءالدین عطار تا شیخ عثمان سراج‌الدین - قدس سرهم -
۴۵۸	فهرست اعلام

الروضة الاولى

روضه اول در بيان حالات و مقامات و معاملات و ترجمه حضرت قطب الطريقه و غوث الحقيقه (لمحررها):

قطب حق سردفتر ديوان عشق	زيور ديباجه طغراي دين
يگه تاز عرصه فضل و شرف	شاه باز قلّه حق اليقين
غوث عالم، شاه مولاناى ما	آنكه گنج حكمت حق را امين
شيخ خالد آن ضياء دين و دل	نور عشقش بود لايع بر جبين
در تاج ابتهاج سابقان	خاتم اقبال اصحاب اليمين

از بدء وجود مسعودش تا پرواز روح پر فتوحش از اين عالم مجاز. و فيه جداول.

الجدول الاول

جدول اول در ترجمه آن قطب الرشاد از بدايت طلوع از مطلع الشمس سعادت و استعداد تا اوان تكميل علوم و اكمال و رسيدن به درجه رجال «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنَّا بِرَكَاتِهِ وَ شَرَّفْنَا بِشَرْيَفِ سَعَادَاتِهِ وَ هِدَايَاتِهِ».^(۱)

«هُوَ الشَّيْخُ أَبُو النَّبْهَانِ دَوَّالْجَنَاحَيْنِ ضِيَاءُ الدِّينِ، مَوْلَانَا خَالِدٌ، شَهْرُزُورِيٌّ وَ طَنَّا وَ مَشْنَنَّا وَ مَسْكَنَّا، الْأَشْعَرِيُّ إِعْتِقَادًا، الشَّافِعِيُّ مَذْهَبًا، النَّقْشَبَنْدِيُّ الْمُجَدِّدِيُّ طَرِيقَةً وَ مَشْرَبًا»^(۲) الْقَادِرِيُّ وَ الْكَبْرِيُّ وَ

۱- ب: «و شرفنا...» ندارد.

۲- ب: و مشى.

الشَّهْرُورِيُّ وَجَشْتِيُّ إِجَازَةٍ، إِنَّ أَحْمَدَ بْنَ الْحُسَيْنِ^(۱) الْعُمَانِيَّ نَسَبًا - رَضِيَ اللَّهُ عَنِ السَّلَفِ وَ الْخَلَفِ
وَ أَرْضَاهُمْ وَ وَقَفْنَا عَلَى مَا يَكُونُ مُسَبِّحًا لِقَبُولِ مَا رَضَاهُ آمِينَ»^(۲)

سلسله انتساب این گوهر درج شریعت و طریقت و اختر برج سمای^(۳) حقیقت، به اتصال ولی کامل، عالم عامل محبوب سبحانی، پیر میکائیل رودانی - قدس سره - درست می شود. و این پیر میکائیل شخصی بوده به ولایت مشهور و موصوف، و به علم و فضل و کرامت در بین انام مثل و معروف. و نسبت این پیر عارف از طرف آباء کرام به امام الانام، خلیفه ثالث حضرت رسول ملک علام، حضرت عثمان - رضی الله عنه - متصل است. و از طرف امهات به حضرت سید سند،^(۴) ولی الله بلانزاع السید محمد المشهور به پیر خضر شاهو - قدس الله سره. و این پیر خضر سیدی بوده صحیح النسب و به ولایت و قطبیت بین خاص و عام مشهور و اغلب سادات علیه سندی و افشار و ساوجبلاغ و شهرزور و سایر صفحات را به^(۵) انتساب حضرت وی ثابت و صحیح می کنند.

و عالم عامل کامل سید به ولایت متصف، ملا ابوبکر معروف به مصنف که صاحب کتاب «وضوح» و «سراج الطریق» و غیرها است، از خانواده پیر خضر است - قدس الله تعالی اسرارهم و افاض علینا و علی سائر المسلمین فیوضهم و انوارهم.

طلوع و ظهور آن کوکب مسعود، و آفتاب کشف و شهود:

شه دین شاهباز ذی جناحین که بد شخصن جهان را مردم عین^(۶)
سرو سرهنگ ارباب درایت رئیس خیل اصحاب ولایت^(۷)
حضرت مولانا خالد تقریباً در سنه ۱۱۹۰ (هزار و یک صد و نود) بوده است، و قصبه «قره داغ» را که بلده ای است از مضافات شهر سلیمانیه، به نور طلوع آفتاب طلعت

۱ - ب: ابن احمد بن الاحبی، الف: ابن الاحمد الحسینی. ولی در اغلب کتب چون «یادی مهردان» اثر استاد ملا عبدالکریم مدرس و «مولانا خالد شهرزوری» اثر دکتر مهیندخت معتمدی به همان صورت که در متن آمده، ضبط شده است.
۲ - او شیخ ابوالیهای ذوالجناحین، ضیاء الدین، مولانا خالد شهرزوری، اشعری مذهب از لحاظ اصول اعتقادی و شافعی مذهب از لحاظ فروع دین، نقشبندی مجددی از لحاظ طریقه و مسلک، صاحب اجازه در طریقه قادری و کبروی و سهروردی و چشتی، فرزند احمد بن حسین عثمانی است - خداوند از گذشتگان و آیندگان آنان خشنود باد و آنان را خشنود سازد و ما را توفیق دهد بر آنچه باعث رضا و خشنودی اوست.

۳ - ب: سیما.

۴ - ب: «سند» ندارد.

۵ - الف و ب «را» ندارند. ت. ق.

۶ - ب: که بد شخص جهان را ذی جناحین.

۷ - ب: خیل و اصحاب.

خویش منور فرموده، و نشأ و نمای^(۱) آن نهال چمن حسن و جمال و گلبن گلزار فضل و کمال قریب به دوازده سال در آن خاک پاک اتفاق افتاده، و از آن شرف است که قصبه قره داغ، داغ غلامی بر جبین ارم نهاده. الحق خاکش پاک و دلنشین است، و هوایش با هوای فردوس همقرین است.

کلام الله شریف را در آن محل تلاوت کرده و محرر و تصریف زنجانی و بعضی مقدمات علم نحو را هم در آنجا به اندک زمانی به حیطة ضبط درآورده و در فهم وحدت ذهن به حدی بوده است که به نقل صحیح ثابت گشته که اول روزی که ابتدا به لوح ابجد نموده، سورة فاتحه و معوذتین و اخلاص و تبت یدا و سورة فتح را خوانده.

منقول است که معلم وی، چنانکه معتاد است بعد از اتمام سورة فتح طلب مرغ سیاه از شاگردان می‌کنند،^(۲) مرغ سیاه را از وی خواش کرده است، وی فرموده که ای استاد من از حیا تاب آن ندارم که با پدر بزرگوام در این باب سخنی به میان آرم. تو برای من چیزی بر کاغذ بنویس که به نظر پدر برسانم. استاد در کاغذ مرغ سیاه نوشته و به دست او داده. چون معلم نگاه کرده است می‌بیند که به کاغذ نگاه می‌کند زیر لب چیزی می‌خواند، از روی تعجب پرسیده است که چه نوشته‌ام، گفته ای استاد مرغ سیاه نوشته‌ای.

حاصل، در آن صغر سن در اندک وقتی در نظم و نثر و لطافت قول و ظرافت بیان و حسن خلق،^(۳) ایشان کار را به انجام رسانیده است.

و مع هذا در تأدیب^(۴) نفس و زهد و قناعت و تتبّل و انقطاع بی مثل، و در عین عنفوان شباب به صلاح و تقوا و صبر و حلم و تمکین و وقار در بین خاص و عام آن دیار معروف و مثل گردیده. و چون آن بهله^(۵) بیضیه استعداد به پرورش عنایت حضرت رب العباد شهر معرفت و درایت حاصل کرده، شاهبازی گردیده و در چنگل فکر خویش قوه به دست آوردن مرغان حکم و اسرار دیده است. و به حکم «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمَمِ»^(۶)

۱ - الف و ب: نشأ نمای. ت. ق.

۲ - ب: می‌کند.

۳ - ب: خلق حسن.

۴ - ب: تأدب نفس.

۵ - دستکش چرمی که میر شکاران بر دست کنند و بدان باز و چرخ و غیره بر دست گیرند، نکاب و جزوه دان.

۶ - خداوند همه‌های عالی را دوست دارد. الف این عبارات را ندارد و در نسخه ب هم ترکیب «به حکم» که برای ربط عبارت لازم است ظاهراً از قلم ناسخ افتاده است. ت. ق.

هر جاک، آوازه عالمی ذوفنونی شنیده به قصد غواصی آن دریای ذخّار پُران گردیده تا از هر تانی چند گوهری و از هر دریایی چند لؤلؤی برچیده است:

لاجرم شد مخزن اسرار علم و معرفت لَجَّةُ بحرِ علومش موج زنِ عمان صفت
و از جمله آن اعزّه که سعادت استادی آن اختر برجِ فطانت و آراستگی یافته‌اند، و آفتاب برکت صحبت آن مشرق هدایت بر ایشان تافته، عالم عامل ربّانی صاحب فکر ثاقب و درک صایب مستقیم، محقق «شیخ عبدالکریم» و بردار فاضل کاملش «شیخ عبدالرحیم» - رحمه‌الله - بوده‌اند. این دو برادر والا گهر^(۱) از خانوداۀ علیۀ سیادت در عهد خود شهر سلیمانیه را به نور علم و معرفت منوّر فرموده‌اند. خصوصاً بردار مهین شیخ عبدالکریم - علیه‌الرضوان - مشهور به صلاحیت و ولایت و در کمال ذکاوت و درایت بوده.

و از جمله معلمان آن عالم ربّانی، عالم فاضل، سگّه نقد کامل عیاری «ملا صالح تره‌ماری». و عالم عامل مقبول حضرت باری، «ملا ابراهیم بیاری». و عالم کامل نحیر، زیور طغرای^(۲) نکته دانی، زبده‌السادات «شیخ عبداللّه خریانی» - رحمه‌الله‌علیهم‌اجمعین.

و هم آن مرکز دایره کمال، و قرّه باصره جمال، به طلب تحصیل علوم و افضال، صفحات «کوی» و «حریر» را منوّر ساخته و در خدمت عالم نحیر «ملا عبدالرحیم زیادی» معروف به ملازاده که در فنون علم مهیا و آماده بوده، شرح جلال منطق را خوانده و باز علم عزم را به صوب سلیمانیه افراخته.

پس آن شمس سمای شریعت و آفتاب برج طریقت، شرح شمسیه و مطول و علم کلام و حکمت را در سلیمانیه با علمای آنجا گذرانیده، بعد از آن سمند میل را به جانب بغداد جهانیده و در آن محل شریف مختصر متنها را در خدمت سرلوحۀ کتاب نکته دانی^(۳) «ملا صبغة الله افندی ماورانی» به انتها رسانیده است.

باز رایت مراجعت را به جانب سلیمانیه افراشته و شاهباز بلند پرواز همت را به صید علوم دقیقه و اسرار انیقه گماشته است.

منقول است که در اوان تحصیل علوم که در سلیمانیه بوده و در بحار معارف و اسرار غواصی می‌نموده و لثالی متلألئ معانی فراهم می‌فرموده است، «ملا عثمان بالخی» که یکی از عالمان عامل آن دیار بوده و به ولایت اشتهار داشته، از آنجا که به نور

۱ - الف: عبارت: «و این دو شجر سعادت ثمر» اضافه دارد.

۲ - ب: کلمات «نحیر» و «زیور» ندارد.

۳ - ب: سرلوحۀ نکته دانی.

فراست، طلوع آفتاب ولایت را از جبین مبین آن صدف گوهر هدایت لایح دیده، و
نفحات غیبیه را از آن نافه طبله سعادت به مشام وجدان شمیمه است و به مصداق منظوم
حضرت مولوی در مثنوی:

پیر ایشانند کین عالم نبود	جان ایشان غرق بُد در بحر جود
بوده پیش از خلقت انگورها	خورده می‌ها و نموده شورها
در دل انگور می را دیده‌اند	در فنای محض شی را دیده‌اند
دیده چون بی کیف، هر با کیف را	دیده پیش از کان صحیح و زیف را
در تـموز گرم می‌بینند دی	در فنای محض می‌بینند شی
مطلع بر نقش هر چه هست شد	پیش از آن که نقش کُل ^(۱) بایست شد

چاشنیی از می ساغر آن سرمست باده تجلی را به کام ذوق و وجدان چشیده، پروانه
دلش واله شوق جمالش گردیده است. یک بار به قصد زیارت به سوی حجره آن لؤلؤ
دریای بصارت از منزل خود راهی گردیده، و چون نزدیک دریچه آن گلزار بهجت و
سرور و گنجینه صفا و حضور گردیده است، طایر روان غیب آشیان حضرت ایشان^(۲) از
قفس این عالم ناسوت پرواز کرده یعنی آن گوهر یکباب را غرق لجه خواب دیده است:

مرغ جاننش گشته آزاد از قفس	فارغ از اندیشه دام و مفصص ^(۳)
همچو بلبل بذله‌گو چون فاخته	در گلستان معانی تاخته
گاه در گلزار و گاهی در چمن	می‌پرد گرم سفر اندر وطن
از غم و شادی عالم رسته است	فانی از خویش و به حق پیوسته است

حاج حسن نامی که مخلص و مرید و محرم راز ملای مرحوم بوده است، و از
خدمتش در این زیارت نیز موافقت نموده، خواسته است که آن مستغرق خواب را بیدار
سازد، و بساط صحبت و انبساط را میان این دو دمساز بیندازد. جناب ملا - علیه‌الرحمه - او را
منع فرموده است و گفته که آن روی‌پوش را که ابرسان حجاب آن ماه دو هفته شده
است، دور کن تا که از دور نظاره جمال بدر مثالش کرده فیض یاب شویم، و چون از
برکات مکالمه محروم ماندیم، باری از شرف مطالعه جمالش نصیبی گرفته به جای خود
باز رویم. حاج حسن به اشاره ملای سعادت مرتهن روی‌پوش را از رخساره آن عاشق
مدهوش باز کرده، پس ملای مرحوم زمانی به ادب و حضور مقابل آن سرچشمه نور

۱- ب: گُل

۲- الف و ب: حضرت ایشان را. ت. ق.

۳- درد شکم و روده.

ایستاده و دست به دعا گشاده است که یارب این گل‌گزار معرفت را از آسیب خزان شهرت محفوظ دار و مشام عالمی را از نفحات برکاتش معطر و محظوظ فرمای و به حاجی فرموده که این شخص کسی است که دیده عالمی از او منور، و دماغ جان بسی از سعادت‌مندان به نسیم هدایتش معطر می‌شود. و به منزل خود باز گردیده است.

بالجمله بعد از مراجعت سفر خیرالاثربغداد، باز بلبل دلش به هوای علم ریاض و حساب هندسه به اهتزاز آمده و به طرف سنندج به قصد عالم بارع صاحب ذهن ثاقب، ابو علی سینای وقت خویش «شیخ محمد قسیم» پرواز نموده است و به اندک زمانی علوم مزبور را به اتمام رسانیده، باز به اسم تکمیل و اجازه تدریس سمند قصد را به صوب سلیمانیه جهانیده. این بار صغار و کبار آن دیار همه قرین شادی و استبشار مضمون این ابیات عاشقانه را تکرار می‌کردند (لناظمها):

آمدی وه چه عجب خرم و خندان گشتیم تشنه بودیم قرین لب عمان گشتیم
 سالها در طلب یوسف گم گشته خویش در بیابان طلب واله و حیران گشتیم
 مژده کان یوسف ما باز به کنعان آمد دیده روشن به جمالش شد و شادان گشتیم
 خسته بودیم و به ما مژده درمان آمد مرده بودیم و هم آمیخته با جان گشتیم
 و در سنه الف و مائتین و ثلاثه عشر (۱۲۱۳) در مدرسه استاد اجل خود «شیخ عبدالکریم» - روح‌الله‌روح - که در آن سال شهد شهادت طاعون را چشیده، و طایر روحش به سوی گلزار فردوس پریده، به اسم تدریس و مولویه نصب گردیده، و پایه عزت و مقبولیتش عندالعام و الخاص به اعلی درجه رسیده است.

قریب به هشت سال آن اختر برج فضل و کمال به نشر علوم رسمیه و غیر رسمیه مشغول گشته، قول و فعلش نزد علما و فضلا و حکام نصی قاطع بوده است، و دلایل عقلیه و نقلیه او^(۱) همه برهان ساطع. هر نکته که او بیان فرمودی بری از تکلف بوده تا که آوازه علم و فضلش به اقطار آفاق رسیده، وصیت کمال و هنر و زهد و صلاحش در عالم منتشر گردیده. در حل دقایق ید طولا داشته و از کشف حقایق پایه علیا گرفته. با این همه (لناظمها):

از همه بود به معنا چو الف صفر مجرد
 گرچه بر مسند عزت شه با خیل و حشم بود

دم ز حشمت چه زخم خاکنشین سرکوش

عارش از تخت فریدون و کی و حشمت جم بود

در رگ و پوستش غیر از هوای دوست چیزی نبود، و ماسوای او - سبحانه - را در نظر همتش بهای پشیزی نبود. ربوده جمال جانان بود، و مطلق از بند علاقه این و آن بود - قدس الله سره و افاض علینا فیضه و بره، آمین.

الجدول الثانی

بعد از آنکه آن آفتاب مشرق علم و معرفت و آن ماهتاب اوج سعادت و هدایت^(۱) در شهر سلیمانیه قریب هشت سال بوده، و آن صفحات را به پرتو برکات خویش منور فرموده است، در سنه الف و مائتین و عشرين (۱۲۲۰) کمند جاذبه طواف بیت الحرام، و رشته کشش زیارت روضه مطهره حضرت سیدالانام - علیه و علی آله و اصحابه الوف الصلوات و صنوف السلام - در گردن جاننش افتاده لاجرم به شوق و ذوق تمام و شور و سوز کامل^(۲) بر همه مال و منصبی دامن زده به شیوه مستان و سرخوشان: «گر نیاید به خوشی^(۳) موی کشانش آرید» به صد صدق و نیاز مهاجر الی الله و رسوله روی به صوب حجاز نهاده، و هر عزت^(۴) که داشته همه را به «لا بالی»^(۵) در داده. آری:

چون نرود از پی صاحب کمند آهوی بیچاره به گردن اسیر
و آن خبر تحریر آگاه، و آن ینبوع اسرار اله در این عرض راه از بلند همتی و استسقا طلبی^(۶) که داشته است، در هر منزل از منازل، همت بر کسب کمال گماشته است. لاجرم به هر دیار که پرتو نزول ارزانی فرموده است اول از علما و اکابر آنجا تفتیش و تفحص نموده تا از هر نخلی ثمری فراهم آورده و از هر گلبن گلی چیده است. لهذا در مسافه بین سلیمانیه و شام صحبت بسی از علمای اعلام را دریافته و به سعادت الفت بسیاری از فضلاء کرام رسیده است. آری:

۱ - ب: بعد از آنکه آن آفتاب اوج سعادت و هدایت.

۲ - ب: به شوق و شور کامل.

۳ - الف: به خودش.

۴ - ب: و هر عزت منصبی.

۵ - فعل مضارع متکلم وحده از مصدر مبالاة به معنای اهمیت نمی دهم ولی در فارسی بیشتر به معنای وصفی بی باک، بی پروا و به معنای مصدری سهل انگاری و بی قید شدن به کار می رود.

۶ - تشنگی سیری ناپذیر.

آری ز چنان کسی چنین می‌شاید کز خیر محض جز نکویی ناید
 خصوصاً در بلده طیبه شام جنت مشام به خدمت عالم عامل محقق همام «شیخ
 محمد الکزبری» که مدرس دارالحدیث آن بلده شریفه بوده است^(۱) و به خدمت تلمیذ
 ارشد امجد شیخ مذکور، اعلم اکمل^(۲) «شیخ مصطفی الکردی» که هر دو در علم و تقوا
 مثل، خاصه در علم حدیث بی‌بدل بودند (لناظمها):

آن دو یـنـبـوع مـعـانی و حکـم آن دو بحر علم و دریای عیان
 آن دو شـهـبـاز فـضـای مـعـرفت و آن دو شاه ملک تقریر و بیان
 و آن دو تـیـر جـعـبـه فـضـل و هنـر و آن دو قوس تیر امرکن فکان
 - علیهما الرحمة من الملک المنان^(۳) - رسیده است و به فیض اخذ اسناد از آن دو استاد به برکت
 اجازه سلسله جلیله از آن دو پاک‌نهاد فیض گردیده^(۴) و علاوه بر این اجازه قرائت اذکار و
 اوراد و ادعیه و سایر مایتوقف علی‌الاجازه را از آن دو بزرگ دین گرفته است، و در طریقه
 علیه قادریه - قدس سره - سالها مجاز و مأذون گشته.

پس بعون الله الملک العلام از بلده شریفه شام با حجاج ذوی‌الاحتشام^(۵) به تأیید
 الهی، متمسک به سنت سنیه و متجنب از بدع و نواهی، گاهی از شوق کوی دوست
 گریان، و دمی از غم دیار یار نالان و خروشان راهی شده، به انکسار و خضوع و خشوعی
 تمام چنانکه شیوه اولیای کرام است، به مدینه منوره داخل شده است و مسر وجود
 مسعود را بر آن کیمیای کرم وجود زده و در این اثنا هفت‌بندی را ردیف هفت بند پیر
 سامی نامی، حضرت مولانا عبدالرحمان جامی - علیه‌الرحمه - به رشته نظم کشیده است.
 ایراد آن در این رساله باعث روشنی نور دیده است و فهرست آن هم از کلام آن قطب
 همام در دیوان شیرین بیان این گونه مرقوم است: «مدهوش صهبای خودبینی و
 مغروری، بنده جانی خالد کردی شهرزوری به تتبع^(۶) حضرت کامیاب لذت ناکامی،
 مولانا نورالدین عبدالرحمان نقشبندی جامی - قدس‌الله‌سره‌السامی - در هفت بند خویش
 می‌گوید:

۱ - الف و ب: شریفه است. ت. ق.

۲ - الف: اکمل اصفی.

۳ - ب: جمله «من الملک المنان» ندارد.

۴ - یا توجه به آنچه در کتب دیگر از جمله «الانوار القدسیه» آمده است، شاید عبارت فوق در اصل چنین بوده باشد: «و به برکت
 اجازه سلسله جلیله قادریه...»

۵ - ب: پس بعون الله از آن بلده شریفه شام با حجاج به تأیید...

۶ - ب: شهرزوری تتبع...

سارباناً رحم کن بر آرزومندان زار

وعده شد نزدیک نبود بعد از این جای قرار^(۱)

در هنگامی که اشعه قبه حضرت سید ابرار چون برق لامع بر دیده اشکبار هویدا و آشکار گردیده، قصیده‌ای را در رشته تحریر کشیده است - قدس‌الله‌تعالی‌سره - با این مطلع:
عجایب نشئه‌ی زین دامن کهسار می‌آید تو گویی با نسیم صبح بوی یار می‌آید
و چون آن بلبل شوریده شوق گلزار کوی جانان، و آن پروانه ناپروای اشتیاق شمع
لقای دلستان،^(۲) با صد صدق و خلوص و نیاز، و هزار دله^(۳) و ولوله و سوز و گداز داخل
مدینه منوره گردیده است، گویا ماهی دور از آب بعد از هزار اضطراب به دریا رسیده
است، نی نی بلکه (لناظمها):

قطره‌ای ناگه ب عمّانی رسید خویشان را ناپدید و محو دید
ذره‌ای با آفتابی شد قرین از وجود خویشان خلوت گزین
مفلسی شد غرق در دریای جود کس چه داند وصف آن حالت نمود
و چون آینه ادراک را به صیقل آن خاک پاک که رشک روان افلاک است رسانیده و
آنچه باید یافت، یافته و آنچه شاید دید، دیده است، به زبان حال مترنم این مقال گردیده
(لناظمها):

دل ز خاک کوی جانان یافته است آنچه خضر از آب حیوان یافته است
نی غلط گفتم که خضر آب حیات نیز از آن چاه زرخدان یافته است
شد طفیل و چاکر این آستان این شرف روح‌القدس زان یافته است
خود چه گویم گر نبی و گر ولی است ریزه‌ای زین خوان احسان یافته است
قطره‌ای از دجله احسان او است آنچه ابرو لجه و کان یافته است
از وجودش شد عدم احسان‌پذیر وز ظهورش دهر امکان یافته است
گاهی چون فاخته دل‌باخته از تأثیر «خانه» در حنین و دمی مانند بلبل از مشاهده
«منبر و محراب» در این. و وقتی شمع مثال از آتش شوق روضه مطهره افروخته، و
نفسی پروانه‌وار ناپروا خود را بر قنادیل معلقه زده و سوخته، و چون استسقای طلب

۱ - از آنجا که هفت‌بند این ترکیب‌بند و همه ابیات قصیده بعد در جلد اول «یادی مہردان» اثر استاد ملا عبدالکریم مدرس و هم
در «مولانا خالد نقشبندی» اثر دکتر مہندخت معتمدی آمده است به جهت رعایت اختصار از درج آن صرف نظر شد.

۲ - ب: شمع دلستان.

۳ - در اینجا به معنی عشوہ گری و طنازی است.

مطلوب حقیقی بر وی به حدی غالب بوده، که اگر هزار دریا را به دمی آشامیده هنوز «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» گویان و از هر کسی پُرسان و جویان در جستجوی محیط بی‌پایان بی‌پا و سر جدّ و جهد نموده:

نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان

بمیرد تشنه مستقی و دریا همچنان باقی

لاجرم همه آن، سودای اینکه دست تمسک به ذیل صاحب‌دولتی زند، و مس وجود را بر کیمیای مسعودی زده از خودی و خودبینی فارغ کند، در سويدای دلش مضمّر بود و مضمون ابیات حضرت مولوی را همیشه در خاطر:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف و خطر
آن رهی که بارها تو رفته‌ای	بی‌قلاوز ^(۱) اندران آشفته‌ای
پس رهی را که ندیدی تو هیچ	هین مرو تنها، ز رهبر سر میچ
غولت از ره افکند اندر گزند	از تو زیرک‌تر در این ره بس بُدند
صد هزاران ساله راه از جاده دور	بردشان و کردشان ادبار و عور ^(۲)
استخوان‌هاشان بسین و مویشان	عبرتی گیر و مران خر سویشان
گردن خر گیر و سوی راه کش	سوی ره‌بانان و ره‌دانان خوش
دشمن راه است خر مست علف	ای بسا خر بنده را کرد او تلف

لهذا از هر کسی به امید و ملتمس هوسی و از طالب شهاب قبسی بوده، و از هر دانشوری جستجوی پیر کامل راهدانی راهبری نموده است (لناظمها):

چون کسی گم کرده باشد کاله‌ای ^(۳)	می‌دود چون نقطه جواله‌ای
هر طرف پُرسان و جویان در به در	بی‌محابا در طلب بی‌پا و سر
هر کسی او را نشانی می‌دهد	گوش سوی هر بیانی می‌دهد
تا کجا آن گم شده آید به کف	گشته دل تیر تمنا را هدف

منقول است از زبان مبارک آن حضرت که فرموده است آن زمان که در مدینه منوره بودم و از ساکنین^(۴) و واردین آن مکان شریف طلب نصایح و تأدیب می‌نمودم، به

۱ - بر وزن بهادر = مقدمه لشکر، راهبر، دلیل راه.

۲ - الف: او ببر عور، ب: او پیر عور، شرح نقی جعفری: ادبار عور، شرح کریم زمانی: ادبار و عور.

۳ - کالا، مناع.

۴ - الف: و به ظاهر و باطن از ساکنین...

شخصی از اهل یمن که آثار برکت از سیمای وی لایح بود ملاقی گردیدم، و مانند جاهلی که استفسار از کاملی کند، طلب نصایح کرده چگونگی آداب و معاملات را از او پرسیدم. مرا چند فقره نصیحت پیرانه کرده اموری که از لوازم آن مکان مبارک بودند پیاموخت، گویا شمعی را از ادراک رموز و اسرار در کاشانه دل من برافروخت و از جمله آن نصایح مؤدبانه یکی این بود که چون به مکه معظمه خواهی رسید و از شرف نزول آن مکان مبارک، که مورد تجلیات حضرت حق تعالی است، مشرف خواهی گردید، بر قاطنین^(۱) و زوار آن دیار سعادت آثار اعتراض به کار مبر و اگر چنانچه از کسی خلاف ظاهر شرع شریف عملی را مشاهده کنی، آن را بی حکمت مدان و بیهوده مشمر و بجز از شیوه تواضع و انکسار پیش میاور که حاکمان عالم امکان در آن سده سنیّه^(۲) بند و محکومند و شاهبازان عزت و شرف در آن عتبه^(۳) علیه در شمار بومند. عاقل آنجا باید که علم و عقل و ادراک خود را جوی نشمارد. مصرع: «هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد».

و چون به سعادت دخول کعبه معظمه مسعود و مس وجود را به آن اکسیر سعادت زدم، صبح روز جمعه روی نیاز به کعبه شریفه کرده دلایل الخیرات می خواندم و از ظهور عظمت و جلال حضرت حق - سبحانه - خیره می ماندم، ناگاه مردی ریش سفید را که متلبس به لباس عوام بود دیدم که پشت بر شاذروان^(۴) کعبه کرده روبه روی من ایستاده است. لاجرم دریای غیرتم جوش زده موسی وار نصیحت آن پیر یمنی خضر آثار را فراموش کرده مصداق «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكَرًا»^(۵) را در خاطر گذرانیدم، و روی دل را از آن سوء ادب که مشاهده کردم متغیر گردانیدم و چون آن مرد نیکو خصال به معنا یکی از مردان راه بود به حکم «هُم جَوَا سِيسُ الْقُلُوبِ» از خطرۀ خاطر من آگاه به وجه عتاب با من خطاب کرده فرمود که ای فلان مگر این قدر نمی دانی که حرمت مرد مؤمن نزد حق - سبحانه - بالای حرمت حرم است، و شرف اهل دل افزون از شرف کعبه معظم:

دل به دست آور که حج اکبر است	از هزاران کعبه یک دل بهتر است
کعبه بنیاد خلیل آذر است	دل نظرگاه جلیل اکبر است

۱ - ساکنین یک محل.

۲ - درگاه رفیع، پیشگاه عالی.

۳ - آستانه در.

۴ - شاذروان یا شادروان کعبه، قسمتی از پایه های خانه کعبه که بعد از تعمیر با توجه به کم عرض کردن دیوارها اضافه آمده است.

۵ - هر آینه کار ناپسندیده ای مرتکب شدی. خطاب حضرت موسی به حضرت خضر در سوره کهف آیه ۷۴.

پس، از این معامله چرا بر من انکار نمودی و نصیحت همان پیر یمنی را در مدینه منوره فراموش ساخته دریچه اعتراض گشودی.

حقیر مؤلف که ملاً حامد است سالها در این انتظار بودم که فرموده این بزرگ که حرمت مرد مؤمن بالای حرمت کعبه معظمه است، موافق فرموده حضرت رسول (ص) است یا نی تا اینکه در کتاب احیاء العلوم یافتیم: «و فی حدیث الانس - رضی الله عنه - إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَرَّفَ الْكَعْبَةَ وَ عَظَّمَهَا وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا هَدَمَهَا حَجَرًا حَجَرًا ثُمَّ أَحْرَقَهَا، مَا بَلَغَ جُرْمُهُ جُرْمَ مَنْ اسْتَخَفَّ بِوَلِيِّي مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، قَالَ الْأَعْرَابِيُّ وَمَنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ؟ قَالَ الْمُؤْمِنُونَ كُلُّهُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ. أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا. وَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ: الْمُؤْمِنُ أَفْضَلُ مِنَ الْكَعْبَةِ وَ الْمُؤْمِنُ طَيِّبٌ طَاهِرٌ وَ الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^(۱).

و چون آن طالب صادق فرزانه این کرامت را از آن مرد مردانه مشاهده کرده است لاجرم به صدق و تضرع و سوز روی به جانب وی آورده: که ای گوهر درج ولایت می دانم که یکی از رجالی و واقف اسرار مبدأ و مآلی، اولاً این مستمند را از این سوء ادب که سر زده است عفو فرمای و ثانیاً این گم شده بیدای غوایت را به صوب نجات و هدایت دلالت نمای. مدتی است که در سرم شور و هوسی است، و در خاطرم تمنای تمسک به ذیل چون تو کسی^(۲). اگر به لطف قبولم کنی می شاید، و اگر قفل درهای بسته ام به کلید همت بگشایی صواب می نماید (لمحررها):

ای که اجرام نوع انسانی	همه چون قالبند و توجانی
آفتاب سعادت کرم	همه دم در هدایت افشانی
ظلمت و هم و شک و بدعت را	به نظر دفع و رفع گردانی
کم نگردد ز جاه چون تو شهی	بنده ای را به لطف اگر خوانی
دژه را اگر تو بنوازی	آفتابی شود درخشانی

آن مرد واقف اسرار انجام و آغاز در جواب آن شاهباز اوج اعزاز فرموده است و گوهر سر را به این نوع سفته: که ای عاشق سرگردان، بیضه استعداد چون تو شاهبازی در

۱ - در حدیثی که انس - خدا از او خشنود باد - روایت کرده آمده است:

خداوند خانه کعبه را احترام گذاشته و بزرگ داشته است با این وصف اگر بنده ای آن را سنگ به سنگ ویران کند سپس آتش بزند، جرم او به جرم کسی نمی رسد که یکی از دوستان خدا را تحقیر کند. اعرابی گفت: دوستان خدا چه کسانی هستند؟ فرمود: مؤمنان همه دوستان خدا هستند. آیا این آیه را نشنیده ای: خدا دوست همه کسانی است که ایمان آورده اند. و در بعضی اخبار آمده است: مؤمن از کعبه برتر است و مؤمن پاک و پاکیزه است و مؤمن پیش خدا از ملائکه برتر است.

۲ - الف: به ذیل هدایت چون تو کسی.

خور بال تربیت هر زاغ و زغن نیست، و قابل پرورش چون تو گلی، ساحت هر چمن و گلشن نیست. جای نشیمن تو ساعد شهریار دیگر است، و لایق نشأ و نمایت چمن و گلزار دیگر:

ساعد شه مسکن این باز باد تا ابد بر خلق این در باز باد
و به این بشارت ترا اشارت می‌کنم که چون از این سفر خیرالآثر مراجعت نمودی و ساحت مرز و بوم خود را مشرف فرمودی آن زمان (لناظمها):

بوی جانی سوی جانت می‌رسد بوی یار مهربانت می‌رسد
قاصد فرخنده‌یی از طرف حی آید و آنجا نشانت می‌رسد
إِنْتَهَى مَا تُقِلُّ مِنْ كَلَامِ الْمُبَارَكِ عَلَى رُوحِهِ آلاُفُ الْفَتْوحِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَبَارَكَ (پایان یافت آنچه از کلام آن شخص مبارک که هزاران گشایش از جانب خدا بر روحش باد، نقل گردید)^(۱).

و بالجمله آن یگانه‌تاز عرصه علم و عرفان، و آن سرافراز اوج تصدیق و ایمان، گاه از اندوه فراق روضه مطهر سوزان، و دمی از شوق وصول کعبه معظمه افروزان:

فتاده‌ام به میان دو دلبر و دو دلم که دل به مهر که بندم در این میان خجلم
قرین فیض نامتناهی در همین عشق الهی به صوب مکه معظمه راهی شده و کبوتر مثال به گرد آن مظهر عظمت و جلال طوف زده. وقتی از ذوق مقام و حجر و ملتزم دیوانه‌وش پویان، و زمانی از شوق باب و منبر و آب زمزم، زمزمه عاشقانه زنان، گاهی از سودای تلثیم^(۲) حجرالاسود، سويدای دلش در جوش، و دمی از می شوق ارکان اربعه در نعره و خروش. از سعی مروه دل مرده را زندگی رسید، و از صفا جان افسرده را صفای دیگر بخشید. در مرمی دیو نفس را رجم کرده و در عرفات روی به عرفان جدایی آورده. سؤالش با حقیقت کعبه معظمه همه اظهار عجز و تضرع و انکسار و تواضع و نیاز، و جوابش کرم و مرحمت و اعزاز. از این طرف زاری و اشکباری:

بر در آمد بنده بگریخته آبروی خود به عصیان ریخته
مغفرت دارد امید از لطف تو زانکه خود فرموده‌ای لاتقنطوا
و از آن طرف دلداری و غمگساری:
رو در صف بندگان ما باش و مترس خاک در آستان ما باش و مترس

۱ - روشن است که مؤلف این مکالمه را به صورت عینی و طبیعی نقل ننموده بلکه چنانکه شیوه ایشان است با آرایشهای گوناگون کلامی لباس ادبی به آن پوشانیده است.

۲ - بوسیدن.

عالم همه‌گر قصد به جان تو کنند دلدار قسوی از آن ما باش و مترس
بعد از آن با عملی مبرور و سعی مشکور و ذنب مغفور و سود سودای تجارت
«لَنْ يَكُوزَ»^(۱) باز مقرون به رحمت الهی مراجعت کرده به طرف مدینه منوره راهی گردیده
و در این اثنا با سوز و گریه غزل عاشقانه‌ای به رشته نظم کشیده که مطلع آن این است:^(۲)
و احسر تا جدا شدم از خانه خدا از غصه وقت گشته شود دل ز تن جدا^(۳)
و چون آن سیاح بیدای معرفت و درایت، و آن سبّاح دریای سعادت و هدایت^(۴) بعد
از آنکه سمنند همت را در میدان برکت جهانیده به مدلول:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست
منزل به منزل حیران و مضطرب و متزلزل، نایره عشق حضرت دوست در کانون
سینه‌اش مشتعل. گاهی از فراق بیت کبوتر مثال در ناله و این، و دمی در اشتیاق روضه
مطهره حنّانه‌وش در حنین. جانش تیر اندوه را نشانه، و زبانش مترنم این ترانه عاشقانه:
ای جلوه‌گاه ایزد دادار الوداع ای قبله‌گاه احمد مختار الوداع
ای شافع گروه‌گناه‌کار روز حشر وی دافع شکوه ستمکار^(۵) الوداع
ای آشیان طایر ارواح اصفیا وی آستان حضرت دلدار الوداع
ای مطلع کواکب انوار ایزدی وی منبع لطایف اسرار الوداع
خالد چو دیر آمدی و زود می‌روی با شادی کم و غم بسیار الوداع
به طور و اصلاّن نهایت اصل الاصول بعد از^(۶) قطع معموره‌های^(۷) آفاقی و انفسی و
طی منازل و فیافی^(۸) امکانی و وجوبی، به «سیر الی الله» و «فی الله» به کعبه وصال و
«جمع» ایشان را می‌رسانند و به مصداق:

رو در او گم شو وصال این است و بس تو ممان اصلاً کمال این است و بس
از خمخانه وحدت چاشنیی از شراب محو لذّت^(۹) و نفی وجود به مذاق شهودشان

۱ - تجارتی که کساد نداشته باشد. قسمتی از آیه ۲۹ سوره فاطر است.

۲ - علاقه‌مندان می‌توانند کلّ غزل را در جلد اول «یادی مردان» صفحه ۴۶۸ مطالعه فرمایند.

۳ - الف و ب: ز غم جدا، یادی مردان: ز تن، مولانا خالد نقشبندی: ز هم.

۴ - ب: «و هدایت» ندارد.

۵ - در نسخه الف و ب «ستمکار» آمده است که با مراجعه به دیوان مولانا اصلاح گردید.

۶ - الف و ب: که بعد از ت. ق.

۷ - مؤنث معمور: جای آباد.

۸ - بیابانها.

۹ - در الف و ب چنین آمده است ولی ظاهراً باید «لذّت محو» باشد که به معنای همان فانی مصطلح عرفانی است.

چشانیده به رجوع قهقرا و « سیر عن الله بالله » جهت دعوت مقیدان^(۱) عالم امکان و گشایش حباله^(۲) علایق جسمانیه بازشان می گردانند:

تاکنون فرمان پذیرفتی ز شاه بعد از این فرمان رساند بر سپاه
دست تقدیر لجام توسن تدبیرش کشیده به مبدأ بازش گردانیده، و به دماغ جان
مشتاقان بلده سلیمانیه از نو نفحات غیبیه رسانیده است. از بشارت قدوم برکت لزومش
مهجوران زاویه فراق همه طبل شادی زن، و زیانشان گویا به ذکر «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا
الْحُزْنَ»^(۳) دست افشان و پای کوبان و زمزمه عاشقانه گویان:

انصاف بده ای فلک مینا فام این هر دو کدام خویرتر کرده خرام
خورشید جهان گرد تو از جانب صبح یا ماه دل افروز من از جانب شام
طایر شوق مستقبلان، مانند فاخته کوکوزنان، غلغله در کوه و بیابان انداخته به
مضمون این ابیات که حضرت ایشان - قدس سره - به رشته نظم کشیده:

جان به استقبال جانان می رود تشنه سوی آب حیوان می رود
در فراقش صبر کردن چون توان جسم اگر باز ایستد جان می رود
تا ز کف دامن یارم شد برون خونم از مژگان به دامن می رود
زبان می گشادند و دل مقبلان چون بلبلان مترنم به ترانه بیدلان به مدلول غزل آن
معدن العرفان بشارت قدومش می دادند:

مژده ای یعقوب دل کان یوسف کنعان رسید
محنت بی انتهای هجر را پایان رسید
بازگرد ای جان بر لب آمده کان نازنین
عیسی مریم صفت بهر علاج جان رسید
کوه غم بر باد ده ای دل که با باد صبا
بر مشام بوی خاک مقدم جانان رسید
تلخی دوران به یکسر محو شد از دل مرا
چون نسیمی بر مشام زان گل خندان رسید

۱ - الف و ب: مقتدای.

۲ - قید و بند.

۳ - سباس خدایی را که غم و اندوه از ما برداشت.